انترناسیونال 800

خلیل کیوان

**مستند سپده قلیان**

در پی افشاگریهای شجاعانه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان درباره شکنجه شدنشان توسط سربازان بدنام اطلاعات در طی دور اول بازداشت شان، فصل تازه ای از رودرویی مردم و حکومت آغاز گردیده است. اکنون نه فقط شکنجه اسماعیل و سپیده، بلکه مساله شکنجه مستمر و سیستماتیک طی چهار دهه حکومت اسلامی به موضوع داغی در جامعه بدل شده است. مصاف بزرگی آغاز شده است؛ قربانیان شکنجه بسخن میایند، نیروی عظیمی در مقابل حکومت صف آرایی کرده است، مبارزه علیه امنیتی کردن فعالیت همگانی تر و روزبروز گسترده تر میشود و میرود که تیغ تیز شکنجه را از دست جلاد بدر آورد.

جمهوری اسلامی دست به حماقت بزرگی زد. تصور میکرد که با دستگیری و شکنجه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان و دیگر فعالین کارگری قادر است همچون چهار دهه گذشته با بکارگیری شکنجه و اعتراف گیری های اجباری و تهیه و پخش باصطلاح اعترافات آنها، جنبش عدالتخواهی و آزادیخواهی را منکوب کند و به عقب براند. غافل از اینکه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان در پی اعتراضات حق طلبانه و گسترده کارگران هفت تپه نه فقط از حمایت مردم در سراسر ایران، بلکه از حمایت بین المللی برخوردار میشوند. اسماعیل بخشی به سمبل اعتراض و دادخواهی بدل شده است و صف بزرگی به پهنه ایران و جهان در پشتیبانی از وی شکل گرفته است. غول آزادیخواهی از شیشه بیرون آمده است.

افشاگری های اسماعیل بخشی و سپیده قلیان از بازجویی و شکنجه خود و انکار صفی از مقامات حکومتی شامل وزارت اطلاعات و مجلس و قوه قضائیه و رئیس جمهور وغیره سراسیمه گی حکومت و موقعیت دفاعی آنها را برملا میکند. هیچ فردی خارج از حکومت ترهات نهادها و مقامات حکومتی را در این کشمکش قبول نمیکند. حکومت زیر فشار سنگینی قرار گرفته است. و این سرآغاز تازه ای در مبارزه برای رهایی از سلطه حکومت شکنجه است.

اعتراف گیریهای اجباری و مستند سازی های مضحک وزارت اطلاعات نتیجه معکوس داشت. حالا نه فقط اعترافات کنونی بلکه کل اعترافاتی که طی چهل سال حکومت ننگین اسلامی از مخالفین گرفته شده است، چهل سال شکنجه و فشار روانی و روحی که بر مخالفین وارد کرده اند به موضوع بحث جامعه بدل شده است. مستند طراحی سوخته وزارت اطلاعات را تجمع بازنشستگان با شعار توپ، تانک، مستند، دیگر اثر ندارد و تجمع معلمان با شعار شکنجه، مستند، دیگر اثر ندارد! پاسخ گفته اند. مستند واقعی شکنجه اسماعیل بخشی و چند فعال کارگری هفته تپه و سپیده قلیان را سپیده قلیان در مقابل دوربین و پیش از بازداشت مجددش بازگو میکند. نوشته زیر متن کتبی این مستند است.

**این یک مستند واقعی است!**

**توضیحات سپیده قلیان در مورد دور اول دستگیری و شکنجه خودش و اسماعیل بخشی**

سلام، سپیده قلیان هستم. دانشجوی معترضی که ٢٧ آبانماه توهفت تپه بازداشت شدم. توی این ویدئو میخوام خیلی صریح اتفاقات ٣١ روز بازداشت و بعد از بازداشتم رو از بیست و هفتم آبانماه رو به مردم توضیح بدم.

بیست هفتم آبانماه من تو اتوبوس کارگران هفت تپه بازداشت شدم. قبل ازاین قرار بود با کارگرا یک جلسه ای رو تو فرمانداری ترتیب بدهیم. یعنی کارگرها قرار بود در فرمانداری یک جلسه ای داشته باشند که مشکلشون را رفع کنه و صحبت کرده بودم و قرار بود من بعنوان کسی که فیلم میگیرم و عکس تهیه میکنم و خبرنگار آزاد هستم به اصطلاح، برای کارگرها اونجا برم داخل، یک سری فیلم و عکس تهیه کنم. که هم از جلسه یک سری عکس و فیلم داشته باشن و یا اگر اتفاقی افتاد بیرون کارگرهای دیگه مطلع بشن.

جلسه لغو شد. به دلایلی که من آگاه نیستم، جلسه برگزار نشد. اومدن گفتن که بیاید سوار یک ماشین دیگه شما و پنج نفر دیگه را منتقل میکنیم، یک جای دیگه جلسه برگزار میشه و اونجا که جلسه برگزار شد، دوباره برتون میگردونیم. که این کارگرا موافقت نکردن و گفتن به هیچ عنوان. ما فقط و فقط در فرمانداری جلسه را برگزار میکنیم. داخل فرمانداری جلسه را برگزار میکنیم.

بعد از راهپیمایی که توی خیابون کارگرا داشتن، که کاملا مسالمت آمیز بود، من به خواست کارگرها برای اینکه امنیتم حفظ بشه میخواستم داخل اتوبوس کارگرا برم سمت خونه. که بعد از اون یه مقداری از مسیر که گذشت، حول و حوش ... یا بیشتر هم مامور و لباس شخصی، جلو ماشین را گرفتند. اول صحبت کردند گفتند که ما دانشجو، اون دختری که داخل ماشین هست رو فقط میخوایم، با کارگرها کاری نداریم. وقتی که کارگرها ممانعت کردند، نذاشتند من برم، خب دو تا از کارگرا به اسم مسلم آرمند و اسماعیل بخشی با من آمدند و گفتند که هر جا که خواهر ما بره ما هم میایم.

وقتی ما را منتقل کردند فرمانداری، اطلاعات اگر اشتباه نکنم. آقای بهمنی نامی اونجا بود. رئیس اونجا بود. که با ضرب و شتم وارد شدیم. کیف منو جوری از دستم کشیدند و بردند که شونم، تا چند روز فکر میکردم شونم شکسته شده. بعد ضرباتی به سینه من وارد کردند و سعی کردند با فحاشی منو ساکت کنند که، اسماعیل بخشی سعی کرد من رو نجات بده از زیر دست و پای مامورها. اونو بشدت زدند. اونقدر ضرب و شتمش شدید بود که، با باتوم، با چشم بند و دستبند زدنش تا فضا آروم بشه.

حتی، یک نکته ای که میخواستم بگم بخاطر اینکه اسماعیل بخشی از دو سه ماه قبل در کارخونه یک آتش سوزی شده بود و اونجا ریه هاش آسیب دیده بودن، من التماس میکردم گفتم نفسش گرفته اجازه بدین اسپریشو بیارن. اونها موافقت نمیکردن. بعد از آروم شدن فضایی که، فضای اونجا تو فرمانداری اطلاعات، آقای بهمنی گفتند که بیاین داخل اتاق من. صحبت کردیم با همدیگه. اسمای ما را وارد کردند.بعد گفتند دو نفر دیگه از کارگرها هم باید باشن. آقای خنیفر و سید حسن صادقی را هم صدا کردند و گفتن که الان پنج نفر شما، شما را منتقل میکنیم پلیس امنیت و اونجا جلسه برگزار میشه. جلسه ای که قرار بود برگزار بشه، اونجا برگزار میشه.

خب، ما موافقت کردیم. بعد از صحبت کردن دوباره یک مامور لباس شخصی اومد و به من فحاشی کرد. قصد داشت منو بزنه، بازهم آقای بخشی و آقای آرمند دخالت کرد. آقای بخشی را تا سر حد مرگ کتک زدند اونجا. بعد سوار ماشین ما را کردند بردن پلیس امنیت یا ستاد خبری. دقیقا نمیدونم. آقای صادقی نامی اونجا اومد منو تهدید جانی کرد، گفتش که اگر اینجا صحبت نکنی برادرت را میارم اینجا چون میدونم خانواده سنتی داری، اینجا سرت را میبره. ما میتونیم راحت یک کاری کنیم که همینجا سرت را ببره و به کرده و نکرده خودت اعتراف کنی. بعد فحاشی های جنسی خیلی بدی به من کرد. تهمت های ناروایی به من زد. در حضور دادستان حتی، دادستان شعبه اول دادیاری شوش. اونجا خیلی خیلی تهمت های بدی به من زدند. بعد هم پیش قاضی کشیک؟ ( نامفهوم) رفتیم و تفهیم اتهام شدیم. زمانیکه توی مسیر منو میبردن تو اون اتاقی که قاضی نوری اونجا باشه و تفهیم اتهام بشم، صدای کتک خوردن آقای بخشی را از تو اتاق میشنیدم که بشدت تا سر حد مرگ کتکش میزدن، که دادش بلند میشد، که من یک کارگرم، دنده هامو شکستید.

بعد از اونکه تفهیم اتهام شدیم. سوار ماشین شدیم با چشمبند، دستبند، پابند، همگی سوار ماشین شدیم. من آقای مسلم آرمند و محمد خنیفر توی یک صندلی بزرگ بود فکر کنم ون بود ماشین، چون ما ماشین را ندیدیم. پیش هم بودیم. آقای اسماعیل بخشی جلوتر سید حسن فاضلی. به محض اینکه شروع کردیم بدون اینکه درگیری صورت بگیره بدون اینکه یک کلام ما حرف بزنیم، به محض اینکه یه مقدار از پلیس امنیت، یا ستاد خبری اگر اشتباه نکنم، فاصله بگیریم، اونجا ضرب و شتم بشدت شروع شد. میزدند، میزدند، میزدند تا سر حد مرگ با باتوم، با شوکر آقای بخشی رو. خیلی شدید. بعد هم، باتوم را میگرفتند میزدند توی گردن من و می گفتند، و با فحاشی های خیلی بد و تهمت های خیلی بد ما را وادار میکردند به خودمون فحش بدیم. بالاخص آقای بخشی رو. بطوریکه من فکر میکردم که، مثلا میگفتش من نفسم بریده، نفسم بالا نمیاد، گفت با دستت ریه هات رو نشون بده. بعد تق تق با باتوم میزدند. یا شوکر میزدن به بیضه هاش، به گلوش. این وضع خیلی وحشتناک، فضای خیلی بدی بود. بعد هم دو تا باتوم میزدن توی گردن و کمر من و میگفتند با فحاشی های خیلی بد. یعنی در توانم نیست الان توضیح بدم چه فحاشی هایی میکردن. ما را وادار میکردن چه فحش هایی به خودمون بدیم. بالاخص، بالاخص آقای بخشی. بطوریکه نفسش گرفته بود و نفسش بالا نمیومد. من فکر کردم که مرده.

بعد از اینکه ما را از ماشین میخواستن پیاده کنند اول آقای آرمند و آقای خنیفر را پیاده کردن بردن. بعدش من از زیر چشمبند خونی که روی زمین جاری شد و آقای بخشی را میدیدم که رویدستاش میکشیدنش روی زمین با باتوم میزدن توی کمرش و میبردنش و میگفتند هیچیت نیست داری ادا در میاری. این صحن را دیدم. بعد دوباره به من حمله کردند. بعد از یک ضرب و شتم دیگه ای منو منتقل کردن به سلولم.

از اون روز شکنجه های روانی شروع شد. درگیریهای فیزیکی زیادی هم داشتم توی اتاق های بازجویی. کتک های شدیدی میخوردم. اتاقم جفت اتاق شکنجه بود. تا صبح صدای شکنجه نمیگذاشت آروم بگیرم. جایی که ما رو بردند بازداشتگاه داعشی ها بود. از صداهای بازجویی مشخص بود. یا مثلا میگفتن بگو کی تو را وهابی کرده؟ کی داعشو بتو معرفی کرده؟ خودشون هم میگفتن. میگفتن جایی که شما را اوردیم، بازداشتگاه داعشه. کسانیکه توی ترور 31 شهریور بودن اینجا هستن. و شما برای ما با اونا هیچ فرقی ندارین. تازه ما خطر شما را بیشتر احساس میکنیم.

بازجویی ها شروع شد. از ساعت ده صبح من میرفتم تا پاسی از نیمه شب. یعنی بعد از ساعت خاموشی من میومدم. بعدها متوجه شدم ساعت خاموشی مثلا حول و حوش ساعت یازده و نیم و اینهاست. یعنی من شاید ساعت 2 میومدم. بطوریکه اصلا گردنم انگار شکسته بود. درست نمیتونستم راه برم. بشدت لاغر شده بودم. اصلا نمیتونستم غذا بخورم روزهای اول. از شدت ترس و وحشتی که داشتم که فکر میکردم آقای بخشی فوت کرده.

بازجویی های روزهای اول با کابل بود. از ما بزور کابل اعتراف گرفتند که ما برانداز هستیم. ما قصد مصادره کردن جنبش کارگری را داشتیم. که در حالیکه واقعا اینجور نبود. من یک دانشجوی ساده بودم. هیچ مدرکی ندارند بابت اینکه من به جایی وصل بودم. اینکه مثلا، ما توی تویتر یا توی فیسبوک، یک سری از دوستایی داریم که خارج کشورهستن، هیچ سند و مدرکی نیست برای اینکه ما همکاری با اینا داشتیم و با اینها یک کاری انجام دادیم. اعتراض کارگرهای هفت تپه اونقدر وسیع بود که اصلا نیازی به ما نبود. من بعنوان یک دانشجو فقط رفتم همراهی کردم و سعی کردم کمک کنم بخاطر شرایطی که داشتم و نزدیکیم به هفت تپه.

بعد از اون بازجویی ها با تهمت های ناروای جنسی شروع شد. تهدیدهای خیلی شدیدی که خانواده ات را میاریم اینجا کتکت میزنند. با چاقو دم درند. تو مریضی اعصاب داری. تو خودکشی کردی یکبار. در حالیکه من هیچوقت، حتی یک قرص مسکن هم، مصرف نمیکردم. میخواستن به من بقبولونند که من مریض هستم. یا مثلا آقای بخشی اعتیاد به شیشه داره. بعد کتک ها خیلی شدید شده بود. مرتب اعترافات خیلی بد میگرفتند. یک جایی اینقدر کتک ها و فشار شدید بود سه تا بازجو بالای سر من بود که من برگشتم گفتم اصلا شما بنویسید من امضا میکنم. و واقعا نمیدونستم اینها دنبال چی هستند.

میگم که با کابل با پس گردنی، با زدن زیر صندلی، پرت کردن. که من یک جاهایی احساس میکردم که دقیقا من دارم فیلم بازجویی سعید امامی، زن سعید امامی را دارم میبینم. اینقدر وحشتناک بود. و به خودشون هم گفتم. من هیچوقت فکر نمیکردم شما اینقدر ظالم باشید. یعنی هرگز همچین فکری نمیکردم. تا این حد فکر نمیکردم ظالم باشید. مثلا بازجوی دلسوز داشتم، آقای کلامی نامی. سال 95 که بازجویی شده بودم. روز سوم بازداشتم اومد خودشو به من معرفی کرد گفت یادته، من خیلی کمک کردم به تو و باعث شدم که سر اون پرونده زندان نری. هیچ کاری نکنی. ولی تو همچنان به راه خودت ادامه دادی و این صحبت ها. نمیدونم یک زندانی داعشی اورد سه متر هیکل سه متر قد، و با یک ظاهر وحشتناک گفت: نگاه کن الان ما اینو نشونت میدم، اینجا جای اینهاست. و ما ترا پیش اینها گذاشتیم.

توی دوران، خیلی ترسیده بودم. بطوریکه اصلا من احساس میکردم هر دفعه در سلولم را میزدند احساس میکردم زندانی داعشی میاد پیش من. آقایون، حالا خانوم ها بماند. توی مدتی که بازداشت بودم مرتب اذیتم میکردند. میگم تهمت های ناروای جنسی، میگم، من اونجا بخاطر رنگ مو هم اعتراف پس دادم. که چرا رنگیه. برای چی من همیشه لباس های رنگی میپوشم. بهشون هم گفته بودم ولی بیفایده بود. کتابهایی که از من برده بودن سند و مدرک شد دال بر اینکه من کمونیستم. مگر کمونیست بودن کجای قانون اساسی جرمه. در ثانی اگر هم باشه همه این کتابها مجوز داشتند. و من هیچ کتاب غیر قانونی تو خونه نداشتم. و اینکه چرا باید من در طول بازداشتم کتک بخورم و بگم، و مجبورم کنن بگم من دین ندارم. ما را مجبور میکردن بگیم دین نداریم. که من زیر بار این قضیه حداقل نرفتم.

خب ما سر یک نهار خوردن ساده با دوستامون صفحه ها بازجویی پس دادیم. همه چیزا را سیاسی کردن. ربطش دادن به براندازی. فیلم های اعتراف بزور از ما گرفتن. گفتند اینا را برای قاضی میخوایم. فیلم های اعتراف خیلی خیلی بدی از ما گرفتن. همشون هم بزور اجبار، با کتک بود. هیچکدومشون، یعنی من هیچکدومشون را قبول ندارم. هیچ مدرکی نداشتن. من الان چیزی که میخوام، به شکنجه ها بعد از آزاد شدنم تمام نشده. بطوریکه رفتم به دادستان هم گفتم میخوام وثیقه را بردارین برگردم زندان. بس که اینها شرایط روانی را برای خانواده من خراب کرده بودند. برادر و پدر طفلی من حتی دچار جنون شده بودند یه جاهایی. از حرفهایی که آقای صادقی، آقای بهمنی بین کارگرا زده بود و به گوش خانواده من رسیده بود.

الان نمیدونم زمانی که این فیلم منتشر میشه من کجا هستم و در چه حالیهم. ولی میخوام بگم که من تنها خواسته ام اینه که دادگاه علنی برگزار بشه با حضور آزاد رسانه ها. اگر مدرکی هست بیارن، منتشر کنن و بگن طبق این مدارک من چه کرده ام. چطور منو برانداز جلوه دادین. چطور این اعترافات گرفته شده. من حاضرم برای دادگاه علنی. و اینکه ممنونم از همه.